

- به نام خداوند جان و خرد. خانم‌ها آقایان با سلام عرض ادب دارم. در برنامه دیگری از رونسانس ایرانی یا نوزایی ایرانی هستیم و گفتگویی و بحثی رو که در چندین هفته گذشته با آقایان آرش گرگین و همین طور شاهین نژاد داشتیم ادامه میدیم. برای اینکه بحث امشب رو شروع بکنیم یکی از مقالاتی رو که آقای آرش گرگین نوشته بودند رفتیم مطالعه کردم و یک قسمتش رو انتخاب کردم که در آغاز برنامه برای شما می‌خونم و بعد از جناب آرش گرگین که در روی اسکایپ هستند از دور گاه با ما صحبت می‌کنند، خواهش خواهم کرد که این مقوله رو باز بکنند تا بحث امشب پا بگیره. در قسمتی از یک مقاله بلند نوشته‌اند اورشلیم پایتخت و زادگاه معنوی هر سه مذهب ابراهیمی به شمار می‌رود. به عبارت دیگر همه جنبش‌های بزرگ اجتماعی غرب از رنسانس تا روشنگری و از آنجا تا مدرنیته و سوسیالیسم و لیبرالیسم و دموکراسی واقعا موجود دارای یک خواستگاه تمدنی مشترکند. اسکندریسم ابراهیمی و یا آتن به اضافه اورشلیم گهره تمدنی اسکندریسم ابتدایی بر مبنای ابراهیمی مبتنی بر چهار گسست بنیادین است. گسست میان انسان و ایزد، گسست میان خرد و عشق که توی پراتز ایمان، گسست میان انسان و طبیعت، گسست میان مرد و زن. همه مفاهیم یاد شده در تمدن ایران شهری مبتنی بر وصل و پیوستگی هستند و نه گسست و جدایی. جناب گرگین با عرض ادبی که خدمت شما دارم بفرمایید که این مقوله رو که من خوندم البته کامل تر شو یه خورده باز کنید که من کمسواد بهتر بفهمم. بفرمایید.

- استدعا میکنم. فروتنی میفرمایید. نخست درود بر شما درود بر دوست گرامی جناب آقای نژاد و بینندگان عزیز. بله این گزاره ای که شما خواندید بخشی از مقاله‌ای هستش و از مقالات سری بنده درباره مفهوم اسکندریسم ابراهیمی نگاشتم و کوشش کردم که توضیح بدم که آنچه که ما غرب می‌گوییم چیست و از کجا سرچشمه می‌گیرد. ببینید شرق یک سرزمینیست که دارای مفاهیم خودش هست و غرب سرزمینی دیگر است سرزمین معنوی. ما از جغرافیا سخن نمی‌گوییم بلکه از جغرافیای معنوی سخن می‌گوییم. وقتی می‌گوییم باید جهان را از روزن تیسپون نگریست، منظور ما این است که پای خود را بر زمین مفهومی تیسپون بگذاریم و از درون مفاهیم تمدنی ایران شهری به جهان بنگریم. خودشناسی، تیسپون شناسیست، شوش شناسیست، پارس شناسیست و ما تا زمانی که این کارو نکنیم نمی‌دانیم که غرب چیست. اسکندریسم ابراهیمی که بنده به کار می‌برم خب واژه اسکندر مشخص هستش. ما در سنت ایرانی بهش می‌گوییم اسکندر گجستک. ابراهیم هم که مشخص هستش پدر ادیان سامی یا ابراهیمی هستش که اورشلیم به مثابه پایتخت معنوی دین جهود که از درونش مسیحیت دین ترسا و از درون اون اسلام و از درون اون بهایت و دیگر شاخه‌های مکاتب ابراهیمی بیرون می‌آیند. ما در آنچه که غرب می‌نامیم یک امتزاجی رخ داده است امتزاجی میان آتن و اورشلیم. لیک آتنی که بنده از اون سخن می‌گویم آتن ارسطویی و پسا ارسطویی هستش. ما در گذار از میتوس به لوگوس یا از گذار از روایت به عقل آتنی دچار یک گسستی می‌شویم و این گسست اصلی رو نه پلاتون بلکه شاگرد ناخلف او ارسطو انجام می‌دهد. نزد ارسطو جهان مثل و اون چیزی که افلاطون بهش ایده میگه ارسطو رو نابود می‌کنه و می‌گوید که ما نیازی به این مثل نداریم به این انگاره‌ها و به این آیدیا نداریم به خاطر اینکه این جهان رو دابل می‌کنه جهان رو دارای یک سقفی می‌کنه که ما نیاز به اون سقف نداریم همه چی بر روی همین زمین اتفاق می‌افتد و نیازی به این مثل‌ها که در آسمان و در مینو به سر می‌برند نیست. بحث گسترده‌ای انجام شده بیش از صد و اندی سال هستش که پلاتون این ایده ایده رو از کجا گرفته. متخصصان زیادی در این زمین بحث کردند و امروز نتیجه‌گیری روشن هستش. ایده پلاتونی همون فروهر یا دنا یا مینوی ایران شهری هستش. در حقیقت امتزاجی از تمام این مفاهیم. نمیشود گفت که مثل صرفا فقط فروهر هستش یا صرفا فقط دنا هستش یا صرفا فقط مینو هستش. گرفته چون مکتبی که درست کرده پلاتون یک مقدار امتزاجی هستش و مکاتب امتزاجی از اونجایی که

خودشون اصل نیستند و اورجینال نیستند از اینجا و اونجا می گیرند و به هم وصل می کنند. وقتی ما در سنت نگاه می کنیم، سنت آریایی نگاه می کنیم، اهورامزدا جهان رو در مینوک استشنی می آفریند. یعنی نخست، مثل و پیشسرده و نمونه اعلی جهان رو می آفریند در جهان مینوک و این آنچه را که در جهان مینوک ساخته است از آسمان بر زمین می آورد. به جهان گیتیک. در حقیقت آن چیزی که بر روی زمین اتفاق می افتد نمونه اعلی و پیشینش رو ما در آسمان و در جهان مینو داریم. یک بحث بسیار جالبی هستش در بندهش بحث آفرینشی هستش. در اونجا اهورامزدا یزشن می کند یعنی دعا می کند و مراسم یزشن رو انجام می دهد و اصلاً ایزد یزشن خدای یزشن رو می آفریند و با کمک خدای یزشن در رفیک ویلگاه یعنی در نیمروز خرد همه آگاه رو هرویسپ خرد رو آن را هم درست می کند. یعنی عقلی که دید گسترده داره، دید جهانی داره و سراسر هستی رو می تونه در بر بگیره. بهش میگن خرد هرویسپ آگاه. و این خرد هرویسپ آگاه رو نکته جالب در اینجاست که در عرفان تازی هم آمده اون الستویی که فرضاً حافظ و یا دیگران می گویند از همین جا آغاز شده است از روز الست. این فروهر با خرد هرویسپ آگاه فروهر مردم رو در نزد خرد هرویسپ آگاه میارد و به فروهر مردم یا اون روان مردم می گوید که ببینید که چه اتفاقی در جهان خواهد افتاد. اگر شما به جهان بروید یعنی با نمونه مثالی مردم سخن می گوید اگر شما به جهان گیتیک بروید و بجنگید و با بدی و با شر و با ظلم و با ستم با فقر با درویشی مبارزه بکنید و در نهایت اهرمن رو و دیوها رو از بین ببرید من در تن پسین یعنی در پس از رستاخیز شما رو بدون درد بدون رنج بدون بیماری و جاوید و همیشه زیبا و خوش باز خواهم آورد. ولی می توانید نروید یعنی می توانید این بار گران هستی رو بر دوش نگیرید و در همین حالت مینوی بازبمانید لیک یک خطری وجود دارد. اگر به زمین نروید و به گیتیک نروید بدی هم در حالت مینوی تا ابد می ماند و شما باید تا ابد از این روح بد از این روح شر که اهریمن باشد باید پاسبانی بکنید و حواستون باشه که تکان نخوره و صحنه بسیار جالبی هستش و فروهر مردم یعنی جمیع آدم ها فروهرشون با همدیگه رایزنی می کنند هم پرسه می کنند و می گویند که ما می پذیریم می رویم در هستی وارد هستی می شویم تن می پذیریم گیتیک می شویم و این نبرد رو انجام می دهیم. ما در اینجا با یک مسئله اساسی روبرو هستیم و اون مفهوم آزادی هستش و مفهوم خودآگاهی هستش. در فلسفه آریایی همونجوری که این صحنه بندهش نشون می دهد انسان پیش از درآمدنش به هستی و پیش از گیتیک شدن رایزنی کرده است با خدا و آفریننده خودش و با روان همونعان خودش و به این نتیجه رسیده است که ما به درون هستی با آزادی می رویم. این یک مسئله ای هستش که ما در ادیان ابراهیمی از اونجایی که یهوه یا الله هستی رو از عدم می آفریند اصلاً انسان موجودیتی ندارد. یعنی همه چیز خودش را مدیون یک خدای قهاری هست که او را از نیستی به هستی درمی آورد. و بعد هم که دچار گناه کبیره می شود دچار گناه آغازی می شود و به زمین تبعید می شود. در حقیقت زمین و گیتیک و هستی و زندگی چه در جهودیت چه در ترسا و چه نزد مسلمانان تبعیدگاه انسان است. جایی نیستش که آزادانه گام به درون اون گذاشته بشه. در سنت آریایی اینجوری نیست. آزادانه انسان پا به درون هستی می گذارد. بنده یک مقدار رفتم به این سمت به خاطر اینکه می خواستم توضیح بدهم مسئله مثل ها رو که پلاتون از کجا گرفته وامدار کجا هستش فقط این مسئله مثل ها نیست مفهوم جهان کبیر و جهان صغیر مفهومی کاملاً آریایی هستش که وام گرفته شده چون اهورامزدا جهان رو همچون تن خودش آفریده است و مردمان نیز در حقیقت دینکرد می گوید که اهورامزدا بن مردم را به خود گرفت یعنی انسان مردم یعنی انسان منکایند انسان نماینده اهورامزدا بر روی زمین هستش که نزد مسلمونا می شود چی؟ شما صددرصد می دانید خلیفه الله یعنی در حقیقت این مفهوم خلیفه الله یه مفهوم وام گرفته است که برش داشتند ترجمه اش کردند به تازی و در سنت ایرانشهری انسان سرباز است سربازی هستش بر روی زمین و سرور هستی است نه سروری که بخواد هر کاری دلش

می کشد انجام دهد بلکه سرور هستی است. دارای خویشکاری پاسبانی هستش از دام. یعنی از کل آفرینش. اهورامزدا انسان رو از دیگر آفریده ها بیش از همه به خودش شبیه آفریده است و از این رو اگر فرضا فرشته بهمن یا وهمنه جانوران رو موکل جانوران هستش یا امرتات که ماه امرداد ما هستش موکل گیاهان هست یا خرداد یا هئورواتات موکل آب ها هست اهورامزدا که خودش بغ همه بغان هست یعنی خدای همه خدایان هست انسان رو بن خود گرفته است و موکل انسان بر روی زمین این توضیحاتی که بنده می دهم یک مقدار باید آهسته بهش گوش داد و آرام آرام اندیشید بیشتر... میخواید شما چیزی بگید بفرمایید.

- عرض شود خدمتتون که من تمام فرمایشات شما رو که گوش می کردم می فهمم و می دونم از کجا میاد ولی دارم فکر می کنم که تمام این مفاهیمی رو که عنوان میشه وقتی که به خرد مربوطش بکنیم خودشناسی میشه و تمام مفاهیم سمبولیکه یعنی واقعی نیست. در زمان هایی دانشمندان آگاهان پیامبران سعی می کردند با این امثال ما را با بهشت و دوزخی که خود برای زندگی می سازیم آشنا بکنند. سرباز جنگنده نیرویی که به وطنش افتخار می کنه او رو مثال بزندن تمام این ها در اونه آیا من درست فهمیدم.

- شما بنده رو درست فهمیدید ولی خب نظر خودتون رو دارید یک انسان خردمند شما هستید احتمالاً ایمانم ندارید. ولی انسان های باورمند به جهان جور دیگری نگاه میکنند ولی یک مقدار میخوام به سمت شما بیایم و توضیح بدهم که یک مقدار مشخص تر بشود. ببینید دوست گرامی در ادبیات ما از مثال ها استفاده می کنیم و از استعاره ها استفاده می کنیم. این استعاره ها رو نمی شود یک به یک ترجمه کرد. فرضا اگر شما گاتا رو مطالعه بفرمایید در گاتاهای ۲۹ از روان گاو سخن می رود و این یکی از صحنه های تراژیک ادبیات دینی ایرانی هستش. گاتاهای شماره ۲۹ که این گئوش اروان یا روان گاو در نزد خدایان گریه می کند، زاری می کند و می گوید شماها می خواهید مرا به زمین بفرستید که بر من ستم برود و هیچکس نیست بر روی زمین که از من نگهداری بکند. خب شما وقتی این رو از درون کانتکست خودش بیرون بیاورید می گوید یه انسان امروزی می گوید آخر یعنی چی؟ روان گاو با خدایان با راستی با اهورامزدا از اون طرف یهو وهمنه میاد و پای زرتشت را می کشد وسط و می گوید نه روان گاو تو ناراحت نباش بر روی زمین یک نفر هست به نام زرتشت که از تو نگهداری خواهد کرد. ولی شما بروید در درون این سنت و در درون ادبیات مغانی و ادبیات آریایی قرار بگیرید می بینید که خیر به این سادگی نیست موضوع بلکه ما با فلسفه آفرینش روبه رو هستیم و با استعاره هایی روبه رو هستیم که این روان گاو تبدیل میشود به روان کل هستی جانوری و حتی انسان هم از طریق کیومرث از درون همین مجموعه زاده می شود. مشی و مشیانه و شاخه ریواس و الی آخر. در سنت های دیگر هم همینطور است. شما وقتی حافظ را بخوانید صحبت از می هست و مغ بچه و نمی دونم از دیر مغان و وقتی نتوانید تاویل بکنید این مفاهیم رو بسیار بسیار پوچ می شود. کما اینکه روشنفکرایی هستند امروز که می گویند حافظ اصلاً نمی اندیشد. یعنی حافظ مردی هستش لفاف که یک سری واژه ها رو در کنار هم نهاده است و تنها اتفاقی که نزد حافظ رخ نمیدهد اندیشیدن است. نه تنها نزد حافظ بلکه نزد هیچ کدوم از ایرانیان. ایرانیان بزاد آدمای نفهمی هستند. این موضوعاتی هستش که روشنفکری مطرح می کند چیز جدیدی هم نیست ولی خب این شوخیست یعنی که ما در این باره که نمی تونیم صحبت بکنیم حافظ نمی اندیشد. نیچه در برابرش زانو می زند.

- زانو زده.

- بله شما وقتی می گوید حافظ نمی اندیشد خب یک مقدار شوخیست یعنی واقعا در حد شوخی باید گرفت.

- کم آگاهی و ناآگاهی‌های وقتی که افرادی هستند که مثلاً می‌حافظ رو می‌کنند که پس حافظ شب و روز نشسته بوده می‌میخورد کسی که شب و روز بشینه می‌بزنه انقدر خماره و انقدر حالش بده که اصلاً به کلمه نمی‌تونه حرف بزنه این اشعار از کجا اومده؟ اینو خب این واقعیت همینه دیگه.

- بله خب واقعیت روشن فکری همین است. بخوایم باز گردیم به بحث خودمون مسائلی که بنده مطرح می‌کنم این ادبیات دینی هستش ادبیات دینی دارای ویژگی‌های خودش هست اینکه انسان امروز قرن بیست و یکمی بیاید بگوید که خب فروهر چیست و از چه ماده‌ای تشکیل شده است شما بیاید از لحاظ فیزیکی توضیح بدهید که فروهر چیست خب این رو می‌شود توضیح داد منتها از چهارچوب این برنامه می‌رود بیرون. ببینید وقتی ما از خرد صحبت می‌کنیم خرد در سنت ایران شهری جدا از ایمان نیست و این برمی‌گردد به همون نقل قولی که شما انجام دادید اینکه اسکندر یسم ابراهیمی یا تمدن غرب بر چهار گسست اساسی استوار است. یکی گسست انسان از ایزدان است یکی گسست انسان از طبیعت است گسست مرد از زن و یک گسست دیگه هم من نوشتم اونجا الان من آخر شب بنده ذهنیت زیاد ندارم. اون رو شما خونیدید. در هر صورت این‌ها رو ما وقتی در کنار هم قرار می‌دهیم می‌بینیم که سوراخ‌هایی در سنت غربی وجود دارد که آنچه که ما امروز درش زندگی می‌کنیم ما حاصل این گسست‌هاست. در سنت ایران شهری اینگونه نیست. ببینید در سنت ایران شهری ایزد و مرد یعنی انسان با یکدیگر همگوه هستند. ما در این دینکرد به صراحت داریم که ذات خدایان و ذات مردم از یک جنس است. می‌گویند همویمند. ویمند یعنی دینیشن. یعنی تعریف انسان و تعریف خدا در نهایت یکیست و این‌ها با یکدیگر همگوه هستند. در یک بحث دیگری هستش که در همان دینکرد گفته می‌شود که اهورامزدا خرد رو به عنوان مهست یعنی به عنوان بزرگترین پیامبر خویش به گیتیگ فرستاد. یعنی به جهان هستی فرستاد. یعنی خرد بزرگترین پیامبر اهورامزداست و این پیامبر نزد هر انسانی حضور دارد و کارکردش چیست؟ خب کارکرد خرد بازشناسی نیکی از بدیست اون به کنار. گزینش کردن است لیک یک کارکرد دیگر دارد و آن این هستش که از طریق این خردی که به ودیعه گذاشته شده است، انسان می‌تواند به خالق خودش بازگردد متوجهید؟ ما همین رو الان اینجا فریز بکنیم نگه بداریم برویم سر مفهوم دانش یا خرد و ایمان نزد سنت ابراهیمی. در اونجا سنت ابراهیمی می‌گوید که پای استدلالیون چوبین است. یعنی خرد رو کاملاً از جنم دیگری می‌دانند و ایمان رو کاملاً از جنم دیگری می‌دانند و این‌ها دائم با همدیگه در تضاد و در جنگ و در نبرد هستند. این مسئله‌ایست بسیار مهم که سراسر عرفان سامی، عرفان چه مسیحی چه جهودی چه اسلامی اگر اون هسته‌های آریایشو بذاریم کنار استخراج بکنیم بذاریم کنار آنچه که خودشون از ذهن خودشون تراویدند دائم جنگ میان سر و قلب هست. یعنی یک روانپزشکی و یک شیتروفرینی عجیب و غریبی نزد مرد ابراهیمی یا مرد اسکندری وجود دارد که انسان را از یکپارچگی معنوی خودش تهی می‌کند. شما وقتی راهی رو که از قلب به سر می‌رود آن را ببرید و بگویند این‌ها با همدیگه در تضاد هستند خب مرد یعنی انسان دوپاره می‌شود. یا باید به راه خرد برود و دل را کنار بگذارد یا به راه دل برود و خرد رو کنار بگذارد. آریایی‌ها یک آشتی در این میان انجام دادند و سرچشمه هر دو رو یعنی هم سرچشمه ایمان رو یا عشق رو و هم سرچشمه دانش و خرد رو از یک جنم گرفتند و اون جنمی هستش که همون خرد اهورایی هستش که هم عشق هست و هم ایمان هست در یک جای دیگه بنده بازم نقل قول می‌کنم ما شارح پورپوت کیشان و شارح آموزگاران کهن هستیم از خودمون نمی‌گوییم. می‌گوید که داد اورمزد مردم دوستی. یعنی قانون و ناموس اهورامزدا عشق به مردم است. توجه کنید. یعنی شما اینجا هم داد رو دارید هم قانون رو دارید و هم عشق رو دارید. خب این دو تا رو در کنار هم قرار دادن بسیار زیباست. یا حتی شما وقتی واژه فلسفه رو نگاه می‌کنی در سنت یونانی، ایونی،

فیلسوفیا یعنی عشق به دانایی یعنی هم دانایی هست و هم عشق است و این ترجمه‌ای هستش از یک واژه کهن آریایی به نام خرتوکاسه خرتوکاسه یا خرد کام یعنی کام به خرد یا عشق به خرد و این کاملاً یک به یک به زبان یونانی ترجمه شده و این مغان کلدانی این رو به این یونانیا یاد دادند و واقعا یک به یک یعنی شما یک زبانشناس باشید بذارید جلوتون یک به یک ترجمست یعنی چیزی خلق نکردند از خودشون. ولی چیزی که مهم هست در همون سنت پلاتونی هم که برای ما بسیار ارزشمند است تا حدودی اینجا عشق به دانایی یعنی فلسفه همیشه هم دانایی بوده و هم عشق بوده و در ضمن باید در نظر گرفت سوفیایی که دانایی که پلاتون از آن سخن می‌گوید خداست سوفیا یک ایزد هستش یک چیزی نیستش که توی لابراتور باشه. این رفتن به سوی خدایان هستش و با خدایان سخن گفتن شما وقتی انسان رو از پس زمینه مینویی و خدایش جدا بکنید یک تفاله‌ای می‌شود که هیچ کارش دیگه نمی‌شود کرد. یعنی هیچ جوری شما نمی‌تونید این موجود رو جمع و جور بکنید. یه چیز بدریختی می‌شود که امروز داریم می‌بینیم و متأسفانه آنچه که امروز ما داریم می‌بینیم پیروزی این سنت هست. یعنی در جهان امروز چه در شرق جغرافیایی چه در غرب جغرافیایی همین گسسته‌های چهارگانه‌ای که بنده عرض کردم چیرگی یافتند، هژمونی یافتند و انسان‌ها هم از طبیعت جدا شدند هم از ایزد جدا شدند هم دانش و باور از همدیگه جدا شدند و هم مرد و زن. به مسئله مرد و زن پردازیم. ببینید در سنت ابراهیمی زن از دنده چپ مرد به وجود میاد. این چیزی بسیار زشت و ناپسندی هستش یعنی چه زن از یعنی این یهوه میاد یه چیزی رو گلی رو با همدیگه می‌چسباند یه فوتی هم توش می‌کند و یک آدمی درست می‌کند بعد وقتی یه چیزی زیاد می‌آید یه چیزی از تو دنده اون می‌کشد بیرون می‌گوید خب اینم اسباب بازی تو. این یعنی نقش حوا در سنت ابراهیمی یک بازیچه است البته قبل از حوا لیلیت هست اینم باید در نظر گرفت. قبل از حوا لیلیت رو ساخته منتها لیلیت زیاد کام به این آدم نمی‌دهد و هنگام، باید این رو بنده بگویم اینجا، و هنگام هم خوابگی حاضر نیست که دراز بکشد و او هر کاری با او بکند. و این آدم می‌رود شکایت می‌کند میگه این زن نافرمانیه تو برای من ساختی. لیلیت تبدیل میشود به یک دیو که در افسانه‌ها این لولیا هستش حضور دارد و بعد یهوه این حوا رو براش درست می‌کنه که دیگه بسیار زن فرمانبری هستش و هر بلایی این آدم سرش می‌خواد بیارد می‌آورد. خب اینو شما در نظر بگیرید بیابید جلو نقش زن چه در دین جهود چه در نزد ترساها چه در نزد مسلمان‌ها همیشه یک موجودی هستش که یک مقدار زیادیه. توجه می‌کنید؟ یعنی مردی هست، فرمانروایی هست و یک موجودی هستش که ازش بچه درست می‌شود و باید چشم بگوید و جز این نه. در سنت آریایی اینجوری نیست. من یک صحنه‌ای رو برای شما توصیف بکنم. پس از اینکه این دیوها و اهریمن و بدی به کیومرث حمله می‌کنند و کیومرث که رب النوع انسان هستش کشته می‌شود از درون تخم کیومرث، نژاد کیومرث یک شاخه ریواسی می‌روید. این افسانه آریایی ست. از این شاخه ریواس دو انسان می‌رویند مشی و مشیانه یعنی مرد و زن و این‌ها انقدر به هم شبیه هستند که بیننده سومی که به اینا نگاه می‌کند این‌ها را خواهر و برادر و یکی می‌بیند در حقیقت. یعنی یکی آینه دیگری هست. و این‌ها یک مدتی در این حالت گیاهی می‌مونند بعد به حالت انسانی در میان و شروع می‌کنند به اومدن از درون شاخه ریواس که در حقیقت نشان‌دهنده ریشه گیاهی انسان هستش که از خاک برآمده است می‌آیند و بیرون دست همدیگه رو می‌گیرند و بندش می‌گویند اولین کاری که کردند اندیشیدن بود و شروع می‌کنند به حرکت کردن. ببینید این لحظه پیدایش مرد و زن اینهمانی خواهری برادری زیبایی اشتراکی و اولین کنشی که انجام می‌دهند دست همدیگه رو می‌گیرند اندیشیدن هست و راه رفتن. یعنی ایستاهم نیستند می‌روند به درون هستی و گام می‌گذارند به درون هستی اندیشمندانه پرسایانه این شاعرانه است فلسفیست خدایانه است و هیچ لکه‌ای برش نیست. شما وقتی این رو مبنا قرار بدید در فلسفه بسیار مهم هستش که شما پرمیس‌هاتون چیست.

یعنی شما اون کانسپت نخستین رو که درست کردید و می‌خواهید ازش نتیجه‌گیری بکنید این کانسپت دارای چه جنمیت؟ وقتی نخست زن دنده چپ مرد باشد خب این بازتاب حقوقی خواهد داشت. توجه می‌فرمایید؟ بازتاب حقوقی خواهد داشت بازتاب اجتماعی خواهد داشت زن خیلی کارها رو نباید بکند و الی آخر که متأسفانه زنان امروز ایران و نه تنها ایران کاملاً باهاش آشنا هستند. این مسائل رو من فکر می‌کنم آرام آرام باید بیشتر باز بکنیم. با تفاوت ماهویی که میان تمدن شرق که ایرانشهر هست و تمدن غرب وجود داره درک بکنیم و در این چاله چوله‌هایی که مثل مدرنیته و دموکراسی و رنسانس و لیبرالیسم و این‌ها وجود دارد فرو نغلتیم. بنده یک مقدار حال شنونده می‌شوم.

- مرسی. حالا تمام مدت شاهین نشسته اونجا و به حرف من و شما گوش میداده. اونچه که آرش جان برای من بسیار زیبا بود باز کردن رابطه بین خرد و عشق بود اون رو خیلی خوب باز کردید و وقتی که این رابطه مشخص شد ما می‌تونیم به تمثیل‌ها به استعاره‌ها نگاه‌های دیگری داشته باشیم و در خودشناسیمون جلو ببریم خرد و عشق شیرازه خودشناسی خواهد بود من از شاهین می‌پرسم آیا اینطوره؟

- حتماً اینگونه هست حتماً اینگونه هست. توی گفتگویی که داشتم الان شاهدش بودم چند اسطوره خیلی برجسته ایرانی و چند اسطوره سامی عنوان شد. من فکر می‌کنم برای روشن کردن اذهان برخی از هممیهنان یه مطلبی راجع به اسطوره بگم چون متوجه شدم وقتی با دیگران دوستان صحبت می‌کنیم در جاهای مختلف یک همچین در حقیقت سرگشتگی راجع به اسطوره هست. اسطوره افسانه نیست. یعنی این گونه نیست من بشینم الان یه داستانی رو بسازم در مورد موجودات عجیب و غریب به شما آقای اخوان بگم و شما اینو منتشر کنید و بعد از یه مدتی بگیم این افسانه یا اسطوره‌ایست که شاهین ساخته. این افسانه‌ایست که شاهین ساخته ولی اسطوره نیست. اسطوره برمی‌گردد به زمانی که انسان تفکر فلسفی نداشت و انسان‌ها آن چیزی رو که آرمان می‌دونستن آن چیزی رو که ارزش میدونستند آن چیزی رو که مجموعاً می‌شود گفت جهان‌بینی یک قوم در نظر گرفت رو به صورت داستان‌هایی که امروز روز طبیعتاً غیرعقلانی ست ولی بسیار بسیار ظریف نگاه اون قوم نگاه اون مردم رو به مقوله‌های مختلف مثل مثلاً آفرینش مثل پایان هستی مثل ارتباط انسان با محیط پیرامونش بیان می‌کرده. مسئله اسطوره رو اگر بخوایم یه تعریف ساده ازش بکنیم شاید بشود این گونه نمونه آورد. ما وقتی می‌خواهیم و بیدار میشیم و خوابی دیدیم شما اگه از من پرسید که شاهین چه خوابی دیدی؟ من ممکنه توصیفی از اون خواب به شما بدم ولی نمی‌تونم حسی رو که در خواب گرفتم حالا چه خواب بد چه خواب خوب به شما بدم. چون من بیننده آن خواب بودم شما با من همراه نبودید. اسطوره رو می‌شود یک خواب قومی تصور کرد. یک خواب ملی. عنصر ایرانی به خواب فرو میره و در این خواب چیزی رو می‌بینه. این چیزی که دیده شده مثلاً فرض کنید داستان آفرینش یا داستان پدید آمدن مرد و زن نه فقط در میان قوم ایرانی در جاهای دیگه هم همین. این در حقیقت می‌شود یک خواب ملی یک خواب قومی که ما بدون اینکه جزئیاتی رو با هم در میون گذاشته باشیم در طول این اعصار بسیار مختلف و صدهای طولانی به یک درک نسبتاً یکسانی از این اسطوره‌ها رسیدیم. اولاً یک اسطوره به خودی خود ساخته نمیشه بلکه ساخته میشه سیقل می‌خوره شکل می‌گیره قوام پیدا می‌کنه تغییر پیدا می‌کنه تا جهان‌بینی مردمی رو که صاحب اسطوره هستند رو بیان کنه و ارزش‌هاشون رو بیان کنه دغدغه‌هاشون رو بگه نگرانی‌هاشون رو بگه آرمان‌ها و آرزوهاشون رو بگه. دوم اینکه برخلاف افسانه که تهی از واقعیه اسطوره با خودش همیشه بخشی از اندیشه مردم رو همراه داره. اون اندیشه که درش تزریق شده باعث شده که این داستان به صورتی که می‌شود ازش یک فیلم یا کارتون هم ساخت برای ما امروزه روز جلوه گر بشه. من یکی دو تا مثال

می‌زنم. ما وقتی که از اسطوره آرش کمانگیر یاد می‌کنیم فارق از اینکه چقدر از این داستان می‌تواند واقعی باشد و در دوره کیانیان همچنین اتفاقی رخ داده باشد. البته نه عینا به اون صورت بلکه با مبالغه‌هایی و اینکه نه چقدرش فقط اسطوره هست و واقعیت تاریخی پشتش نیست، داستان برای ما یک پیام بسیار بسیار روشنی رو داره. آرش کمانگیر وقتی که محنت و بدبختی و فلاکت هموطنانش رو می‌بینه، وقتی می‌بینه که آب خوش از گلوی هم‌میهنانش پایین نمیره، وقتی جنگ‌های طولانی و واقعا طاقت‌فرسا و فرسوده کننده ایران و توران رو می‌بینه، تصمیم می‌گیره که بنا بر قراری که میشه داوطلب بشه که تیری رو پرتاب کنه از کمانش و این تیر هر جا که فرود آمد آنجا بشود مرز ایران و توران و این جنگ‌ها به پایان برسه و مردم روی خوشی رو ببینند. آرش کمانگیر جانش رو در تیر می‌کنه تیر رو رها می‌کنه و این تیر می‌رود و به یک گردویی در نزدیک آمودریا فرود میاد. خب حالا ما می‌دونیم این داستانه. طبیعتاً از منطقه‌ای مثل فرض کنید جایی که آرش کمانگیر بوده در تقریباً مرکزیت ایران به اونجا تیر نمیره. اما ما داستان چی رو داره میگه؟ داستان داره در مورد نفس ایثار، نفس فداکاری از دیدگاه عنصر ایرانی صحبت می‌کنه. از نگاه ایرانشهری تعریف ایثار یا فداکاری یا جانسپاری چیست؟ ببینید در تفکر مذهبی بیرون از حوزه ایرانشهر آنچه که شما می‌بینید شما جان فدا می‌کنید به انگیزه دریافت پاداشی و یا جایزه‌ای در جای دیگه. مثلاً یک مبارز مسلمان که خیلی هم معتقده حالا برای هر گروه اسلامی داره فعالیت می‌کنه فرض کنیم همین داعشیا یا کسانی که میان عملیات انتحاری می‌کنند، جان از نظر خودشون ناقابلشون رو میدند در قبالش سعادت اخروی و آسایش آن دنیا رو با خودشون برای خودشون می‌خرند به بهشت میرند و خداوند اونجا به این‌ها وعده‌هایی داده پاداشی داده و صاحب اون پاداش میشند و حوری و جریانات دیگه. در حقیقت شما دارید یک چیز بسیار بی‌ارزش می‌دهید که جانتونه چون این دنیای باقی نیست دیگه این فانیست می‌رود می‌دهید عوضش می‌روید برای سعادت همیشگیتون به پساندازی می‌کنید در حقیقت به معامله می‌کنید با آفریدگار به اصطلاح. خب در قبال چیزی که می‌دید چیز خیلی بیشتری رو انتظار دارید بگیرید این چشمداشت شما با اون نگاه ایرانشهری کاملاً متفاوته در نگاه ایرانشهری آرش کمانگیر نه الزاماً اعتقادی به روز پسین داره نه منتظر است که اهورامزدایی باشد که بیاید و بخواهد در بهشتی به او پاداش این فداکاری امروزش رو بده. عزیزترین گرامی‌ترین داشته‌اش یعنی جانش رو در تیر می‌ذاره و توقع هیچی نداره. تنها چیزی که دلش رو خوش می‌کنه دیدن شادی و خوشبختی هم‌میهنانشه که به روز سیاه نشستند. در حقیقت به خاطر نفس نیکبختی که این عمل رو انجام میده. حالا وقتی این اسطوره رو شما نگاه می‌کنید دنبال این نرید که این تیر چند صد فرسنگ یا چند هزار فرسنگ رفته. دنبال این بریم که نیاکان ما فرزندان ایران زمین با این اسطوره بیان کردند که از دید اون‌ها فداکاری این است. فداکاری این نیست که شما بروی و جان به اصطلاح ناقابل رو در به عملیات انتحاری جایی از بین ببری. آسایش هم به دیگران برسونی و تازه توقع هم داشته باشی که الله برسد و بلافاصله... نمونه دیگری از مسئله اسطوره‌ها رو میگم خدمتتون برای اینکه اینا همش توش درسه ما وقتی اسطوره‌های یونانی رو می‌بینیم داستان‌ها رو می‌خونیم که الان دیگه ازش فیلم هم زیاد ساخته شده کارتون زیاد ساخته شده من فکر کنم قهرمانان اسطوره‌ای یونانی که خب اکثراً خدایانم هستند حتی برای همیهنان ما هم کم و بیش آشنا باشند. یک درسی که شما از مجموعه اینا می‌گیرید حالا درسهای زیادی می‌گیریم ولی به درس که از مجموعه اینا می‌گیریم مسئله فردیت. نگاه یونانی به مناسبات اجتماعی و نقش فرد در اجتماع بسیار فردگراست دست کم نسبت به آن چیزی که ما در فرهنگ ایرانشهری می‌بینیم که نگاه نگاه جامعه‌گراست نگاه یونانی بسیار فردگراست می‌بینید خدایان به خاطر خودشون خودخواهی‌های بزرگی می‌کنند به خاطر دستیابی به یک زن به خودشون اجازه میدند جنگ‌های بزرگ راه بندازند و یک دنیا رو به آتش بکشند. شما وقتی که می‌آید و در یک متن ایرانشهری مثلاً در گاتاها نگاه می‌کنید می‌بینید

مرتب داره سفارش میشه که آنچه که می‌خواهی خیر و خوشی و سعادت و آبادانی و شادی رو برای خودت و خانواده ات می‌خواهی و برای روستا و شهرت می‌خواهی و برای میهن می‌خواهی. این سفارش اونم به طور مؤکد نه یک جا چندین جا داره نشون میده، این سفارش در برابر اون اسطوره ما اسطوره هامون که بخشیش در شاهنامه هم اومده و گفته شده شما نگاه می‌کنید قهرمانان اسطوره ما قهرمان خودشون نیستند قهرمان مردمند مردم منظورم انسان‌ها جانداران و طبیعت. این تفاوت نگاه رو فقط از تو اسطوره‌ها میشه خوند جای دیگر نمی‌شود و باید بتوانیم اون بین خطوط رو بخوانیم از این نظر وقتی که به مباحثی از این دست نگاه می‌کنیم یه مقداری از ذهن علمی باید بیرون بیایم یه مقداری نگاه کنیم بینیم پشت این جریان چی بوده چه چیزی می‌خواسته عنوان بشه. من فکر می‌کنم چون در هفته‌های بعد هم ممکنه بیشتر از این نمونه‌ها داشته باشیم یه مقدار به قول سهراب سپری چشمهامون رو بشوریم از این دریچه به قضیه نگاه کنیم. باز من رشته کلام رو به شما و دوست ارجمند آقای گرگین میدم.

- خیلی زیبا مسئله رو عنوان کردی و خیلی قشنگ گفتی ولی آرش گرگین دست منو رو کرد من می‌خوام بینم که باورمندی در مقابل خرد و عشق چه نقشی رو می‌تونه بازی کنه؟ جواب رو آرش میده.

- خواهش می‌کنم بنده پاسخ شما رو خواهم داد در سطح بضاعت خودم. لیک اجازه بدهید در اینجا خیلی دوستانه و با عشق مخالفت خودم رو با تمام عرایض دوست عزیزم جناب نژاد اعلام بکنم. بنده به جز چند موضوعی که مطرح کردند در رابطه با خدایان یونانی تقریباً در تمام مسائلی که ایشون مطرح کردند باهاشون مخالف هستم. ببینید مسئله اسطوره یا خرافه یا افسانه اینا تقریباً هر سه یک واژه ست. یعنی این هیستوریا که واژه اسطوره ازش درست شده و اسطوره معرب هیستوریا هستش یعنی داستان و روایت. در فارسی ایرانیا می‌گویند افسانه و اون هزار افسان واژه عریض خرافه هستش اون الف الخرافه یا اون هزار خرافه که درست شده اینها امور بی‌معنی و هلاک گبشنی بهش میگفت یعنی امور هرز و امور بی‌معنی و یاوه نیستند. میان افسانه و میان یاوه تفاوت بسیار زیادی هستش. افسانه دارای یک منطق درونی هست و یک دستگاه فکری هستش ما نمی‌توانیم افسانه رو از خرد جدا بکنیم. در افسانه خرد نشسته لیک با ابزار فن بیان. یعنی شما وقتی از استعاره‌ها بهش می‌گفتند آزند و هنگوشیدک و از استعاره‌ها استفاده می‌کنید برای اینکه منظور رو از طریق این تصاویر برسانید. شما وقتی در زبان در حوزه زبان دارید به سر می‌برید نیازمند هستید به استعاره‌ها چون هیچ واژه ای یک به یک بازگویی امر بیرونی نیست. یعنی شما همیشه میان واژه، میان نام و نمود یک فاصله‌ای هستش و زبان یک محدودیت‌های خودش را دارد و برای بیان مقصود، شما نیاز به این استعاره‌ها دارید. بنابراین واژه هیستوریا یا واژه افسانه یا واژه خرافه در بعد فنی خودش واژگان بسیار بسیار سنگینی هستند و نباید اینا رو دستکم گرفت. ما وقتی در روزمره سخن می‌گوییم می‌گوییم طرف خرافه می‌گوید. خب این خرافه بسیار دیگه یعنی کسی که عقلی ندارد دارد خرافه می‌گوید و یا یاوه می‌گوید. این رو کاربرد روزمرش رو بگذاریم کنار در حوزه فنی خیر خرافه تمام هزار و یک شب خرافه ست. اسمش هم خرافه هستش. در زبان پهلوی بهش می‌گفتند هزار افسان یعنی هزار افسانه که ریشه‌های آریایی دارد بخشش هندی هستش بخشش ایرانی هستش و میاید و یک مقدار چیزای اسلامی هم بهش اضافه می‌شود و می‌شود اون الف الخرافه. این رو باید در نظر گرفت. مسئله‌ای که ایشون مطرح کردند در رابطه با این که فرضاً آرش کمانگیر هیچ به اصطلاح خواستی از خدایان نداشته و فقط برای مردم این کار رو کرد خیر اینگونه نیست. آرش کمانگیر انسان آریایی هستش و اون خدایان هستند که در اونجا ایستاده اند و این ایزد باد هستش که به آرش کماگیر کمک می‌کند که تیرش برود یعنی ما در مرز ایرانشهر یعنی در سرزمین ایرانشهر

حضور خدایان رو داریم. انسان‌ها تنها نیستند. شما وقتی گیاهی رو مصرف می‌کنید، آبی رو مصرف می‌کنید، خورشیدی بالای سر شما هستش، این‌ها سرشار از ایزدان هستند. ما وحدت الوجودی هستیم. یعنی عرفان آریایی و کلا سنت مغان مبتنی بر همزیستی و همنشینی ایزدان و انسان‌ها هستش در تمام پهنه‌ی هستی. در تمام پهنه‌ی هستی. وقتی یک مغ یک موبد مراسم یزشن رو انجام می‌دهد و در آتشکده یا در هر جا که هستش پس بستگی داره که در کجا هست می‌خواهد در برابر آتش دعا بکند یزش بکند یک پارچه‌ای پهن می‌کرد یک سفره‌ای پهن می‌کرد و بر این سفره یک مقدار سبزی می‌گذاشت یک مقدار گوشت می‌گذاشت کندری می‌گذاشت و اون سفره مال خدایان بود. یعنی توقع داشت که خدایان در اون مراسم حضور پیدا بکنند و با او که موبد هستش و در برابر آتش که نماد اهورامزدا بر روی زمین هستش در یک مهمانی و ضیافتی حضور داشته باشند. این رو شما با ذهن عقب افتاده مدرن امروزی اصلاً نمی‌توانید درک بکنید. یعنی نمی‌شود به سمتش رفت یک چیزی می‌شود که انسان امروزی درکش نمی‌کند و سراسر مدرنیته همین است. یعنی ما کس وبر می‌آید می‌گوید که ما باید جهان رو اسطوره‌زدایی بکنیم. توجه می‌فرمایید؟ یعنی تمام خدایان رو باید بریزیم بیرون و فقط بشود این عقل مکانیکی امروز. من در یکی دیگه از برنامه‌ها خدمتون عرض کردم نقل قول از هایدگر آوردم علم نمی‌اندیشد جناب اخوان علم نمی‌اندیشد. در علم اندیشه‌ای وجود ندارد دو بعلاوه دو اندیشه نیست. شما یه چیزو ضربدر هم می‌کنید به نتیجه ارقام می‌رسید. این سنت ارسطویست یعنی همه امور جهان رو در ریاضیات و یک سری لوگاریتم توجه می‌کنید در لوگاریتم‌ها فرود آوردن و خلاصه کردن. در اینجا دیگر هیچ‌گونه معنویتی باز نمی‌ماند که انسان‌ها بخواهند از عشق سخن بگویند.

- من می‌تونم چون اشاره کردی گفتمی که اندیشه نیستش. اندیشه نیست ولی واقعیه.

- واقعیت خب هر چیزی می‌تواند شما نامش را واقعیت بگذارید. مسئله واقعیت و غیر واقعیت نیست. بدی هم واقعیت هستش. جنایت هم واقعیت هستش.

- ولی افسانه‌های ما ولی افسانه‌های ما، ما رو رهنمود می‌کنند به اینکه بدی نکنیم، جنایت نکنیم. درسته؟ من اجازه می‌خوام از هر دوی آقایون من اولاً سؤال رو که باورمندی در مقابل خرد و عشق هست می‌گذارم برای جلسه آینده برای اینکه الان به من اشاره کردند که وقت کمی داریم انقدر بحث امشب زیبا و قشنگ داره میره جلو که من مطمئنم اگر من الان بگم که دیگه وقت ندارم تماشاگران ما خلقشون تنگ میشه و خیلی عصبانی میشند برای اینکه همین قدری که من دارم لذت می‌برم می‌دونم اونا هم می‌برند. البته کسانی که به این نوع بحثها و این نوع مسائل علاقه مندند اگه اون کسی که می‌خواه شو نگاه کنه و نمایش نگاه بکنه میره نمایش یه جای دیگه نگاه می‌کنه پای برنامه ما نمیشینه. من خیلی خوشحالم می‌بینم که این مخالفت هم بین دو تا رفیق صمیمی مخالفت تفکری پیش اومد که این خودش قشنگه این خودش خرد ایرانشهریه این همین بحثیه که من می‌خوام. من می‌خوام خواهش بکنم اگر آرش اجازه بده به شاهین یک دقیقه وقت بدم و بعد خداحافظی بکنیم برای اینکه فرصتی نداریم.

- خواهش می‌کنم. خواهش می‌کنم.

- سپاسگزارم. من در مورد آرش کمانگیر صحبت شد. آرش کمانگیر ایزد باد تیر رو برد و بر روی درخت گردو گذاشت. صحبت از چشم داشت بود. آرش کمانگیر چشم داشتی نداشت که پاداشی بگیره بابت نیکی که انجام میده. نفس نیکیست

که اونجا ارزشه. شما نیکی رو انجام میدی به خاطر اینکه انجام دادن نیکی گیتی بهتری و مینوی بهتری رو می تواند باعث ساختنش بشه. این همون چیزیه که انسان قراره در ارتباط با اون یار و یاور اهورامزدا باشه. در حالی که توی ادیان سامی شما به طور مشخص در قبال هر کاری که انجام میدید چشمداشت داری چون باورت به گونه ایست که پس از اون یک پاداشی در انتظارت خواهد بود. در مورد اسطوره ها من فکر می کنم که دوستمون جناب گرگین حالا بعد اگه بازپخش رو نگاه کنه اتفاقا من همون حرف رو زدم من گفتم اسطوره ها بی ارزش نیستند اسطوره ها اتفاقا پشت سرشون جهان بینی ملته حالا احتمالا در بازپخش متوجه میشند که من همچین صحبتی نکردم گفتم اون چیزی که ما در اسطوره میگیم که به زبان ما آمده و آن چیزی که افسانه میگیم امروز در فارسی امروز برای ما این تفاوت رو داره افسانه رو من می توانم مامان بزرگ من بیاید بسازد و بگوید و نیات مادر بزرگ من توش باشه در حالی که اسطوره پشتوانه اش جهان بینی یک ملته که ما در گذشته - مادر مادر بزرگ شما ممکنه که خرد نداشته باشه در ساختن افسانه. ببینید متأسفم وقتمون تموم شده از اتاق فرمان دارند من رو همینطور هی بهم اینجور اینجور می کنند دوستان بحث بی نظیر بود بحث بی نظیر بود و خیلی لذت بردم من با اجازه تون همین جا بحث رو نگه می دارم تمام یادداشت هم کردم هفته آینده می خوام این بحث رو ادامه بدیم.

- باشه

- خواهش می کنم.

- مرسی آرش جان مرسی شاهین جان افتخاریست که با شما دو تا جوون آگاه خردمند خردورز و بی نظیر می شینم و صحبت می کنم تا هفته آینده به نام خداوند جان و خرد.